

گفتگو با

دکتر محمدرضا باطنی



در این شماره، با مردی دانشور گفتگو می‌کنیم که در هفده، هیجده سالگی کار معلمی را در اصفهان آغاز کرد و تاکنون که در آستانه شصت سالگی است همچنان معلم مانده است، معلمی منبع الطبع، پایبند اخلاق، سخت دلسوز و وظیفه‌شناس. می‌گوییم معلم، برای آنکه در این سالها آن قدر افراد خرد و درشت عنوان استاد را یدک می‌کشند که به نظر می‌رسد معنا و اعتبار اصلی خود را تقریباً از دست داده است. خوشبختانه، چون عنوان معلمی (لااقل، در ذهن جامعه) هنوز به این آفت دچار نشده، می‌توان آن را در وصف کسی به کاربرد که می‌داند معلمی یعنی چه و گفتن و نوشتن او چه تفاوتی با گفتن و نوشتن دیگران دارد. از صفات متمیزه «معلم» یکی این است که همیشه خویشتن را به جای شاگرد می‌گذارد و دانش خود را از صافی‌هایی چند می‌گذراند تا برای شاگردش روشن و مفهوم باشد. معلم راستین فضل فروشی نمی‌کند. معلم سعی ندارد که با دانش خود اعجاب دیگران را برانگیزد. معلم پیوسته متعلم را در نظر دارد. عشقش در این است که دیگری را از آنچه نمی‌داند آگاه سازد نه اینکه او را در حیرت، و گاه در نومیدی، فرو برد. دکتر محمدرضا باطنی چنین کسی است. چون نیتش پیوسته یاد دادن است، سعی می‌کند همه چیز نخست برای خود او روشن باشد.

راستی وقتی مطلبی برای گوینده‌ای یا نویسنده‌ای به واقع روشن نیست، چگونه می‌خواهد آن را به دیگران پیام‌بازد و انتظار داشته باشد که آنان حرف او را بفهمند؟ دکتر باطنی در میان دوستان و همکارانش به روشن‌اندیشیدن و روشن‌بیان کردن زبانزد است. آنان که در کلاسهای درسش بوده‌اند چنین تجربه‌ای را دارند، و دیگران نیز به استناد نوشته‌ها و نقد و بررسیهایش به چنین قضاوتی رسیده‌اند. او یکی از نخستین زبان‌شناسانی است که کوشید تا مفاهیم سرکش این رشته نسبتاً نوظهور را در قالب زبان فارسی مهار کند. اگر در حوزه زبان‌شناسی به ترجمه و یا تالیفی دست زده، پیوسته مخاطبانش را در نظر داشته است. او غربت و بیگانگی زبان‌شناسی را با آن اصطلاحات ناآشنا و عجیب و غریبش تا حد زیادی برای فارسی‌زبانان از بین برد و حتی‌المقدور این رشته از معارف بشری را، به اصطلاح، «اهلی» و «بومی» ساخت. او در نوشته‌های نه‌چندان آکادمیک، و در گفتگوهای غیر رسمی و در محافل دوستانه هم اینچنین است، زیرا سخن گفتن روشن و بیان رسا ملکه او شده است. گویی به وقت سخن گفتن گوشهای خویش را داور قرار می‌دهد و لحظه‌ای پیش از آنکه کلمات و جملات از دهانش بیرون بیایند، اول آنها را به عرض این داور می‌رساند؛ آنچه را که برای این داور نکته‌بین، مبهم، نارسا و گمراه‌کننده بنماید، بیان نمی‌کند و یا نخست آن را حگ و اصلاح، و سپس ادا می‌کند. باطنی در حوزه ترجمه هم حرفهای زیادی برای زدن دارد؛ البته نه حرفهای خیلی قلمبه و سلمبه و فاضل‌مآبانه. حرفهایش در این زمینه نیز- به سائقه همان روحیه معلمیش- بیشتر جنبه تعلیمی دارد و عملی. در اینجا نیز او به مترجمی تازه کار یا مترجمی کارکرده که هنوز گوشش بدهکار راهنمایی است، توجه دارد. هدفش فقط حرف زدن نیست، بلکه می‌کوشد حتی‌الامکان گره‌ای را باز کند، به حلّ معضلی کمک کند، یا دست کم مسأله‌ای را به وضوح مطرح کند و طبیعت آن را بازنماید.

مجدالدین کیوانی

فهرست کتابهای چاپ شده

الف- تألیف در زمینه زبان‌شناسی

۱. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیرکبیر
۲. مسائل زبان‌شناسی نوین، انتشارات آگاه
۳. نگاهی تازه به دستور زبان، انتشارات آگاه
۴. چهار گفتار درباره زبان، انتشارات آگاه
۵. درباره زبان، انتشارات آگاه
۶. زبان و تفکر، فرهنگ معاصر
۷. پیرامون زبان و زبان‌شناسی، فرهنگ معاصر

ب- ترجمه در زمینه زبان‌شناسی

۸. زبان و زبان‌شناسی، رابرت هال، امیرکبیر
۹. زبان‌شناسی جدید، مانفرد بی‌برویش، انتشارات آگاه

ج- ترجمه‌های غیر زبان‌شناسی

۱۰. درآمدی بر فلسفه، بوخنسکی، انتشارات البرز
۱۱. انسان: به روایت زیست‌شناسی، آنتونی بارت، با خانم نفرآبادی، نشر نو
۱۲. دانشنامه مصور، انتشارات آگاه
۱۳. ساخت و کار ذهن، بلیک مور، فرهنگ معاصر
۱۴. خواب، یان اوزوالد، فرهنگ معاصر
۱۵. مغز و رفتار، فرانک کمپ بل، فرهنگ معاصر

د- فرهنگها

۱۶. فرهنگ معاصر انگلیسی- فارسی، با دستیاری فاطمه آذر مهر، فرهنگ معاصر
۱۷. فرهنگ معاصر کوچک، انگلیسی- فارسی، با دستیاری محمدحسین مرعشی، فرهنگ معاصر
۱۸. واژه‌نامه روان‌شناسی، با دکتر محمدتقی براهنی و دیگران، فرهنگ معاصر
۱۹. فرهنگ کوچک حییم، انگلیسی- فارسی، سرویراستاری ویرایش جدید، فرهنگ معاصر

■ آقای دکتر باطنی، با سپاس فراوان از اینکه دعوت مترجم را برای این مصاحبه پذیرفتید، پیش از پرداختن به پرسشهای اصلی، مختصری درباره خودتان برای ما صحبت بفرمایید: از دوران کودکی و نوجوانی، از زمانی که هنوز به تهران نیامده بودید، از دوران تحصیلات، از کارهای پژوهشی، فعالیتهای مطبوعاتی و از این جور چیزها که مسلماً دوستان شما و خوانندگان آثاریتان مشتاق آیند. خوشحال خواهیم شد که از نقطه‌های عطف در زندگیتان و از شخصیهایی که احتمالاً در مسیر زندگی و جهت دادن به فعالیتهای علمی شما موثر بوده‌اند، برای ما بگویید. حوزه‌های پژوهشی شما تاکنون چه بوده و در حال حاضر در چه زمینه‌هایی فعالیت می‌کنید؟

من در سال ۱۳۱۳ در اصفهان متولد شدم. تحصیلات ابتدایی را در سال ۱۳۲۶ در اصفهان تمام کردم، ولی هرگز به دبیرستان نرفتم، چون به علت بیماری طولانی پدرم وضع مالی خانواده ما سخت در هم ریخته بود. بنابراین، من از سن ۱۳ سالگی مجبور شدم دست کم نان خودم را خودم در بیاورم و در بازار اصفهان با شغل پادویی مشغول به کار شدم. پس از سه سال کار در بازار، در چهارباغ اصفهان در یک مغازه خرازی فروشی با همان شغل پادویی به کار مشغول شدم. در اینجا تحولی در زندگی من رخ داد، و من توانستم شبها به آموزشگاه شبانه بروم و در سال ۱۳۳۱ به طور متفرقه امتحانات سیکل اول متوسطه را (که معادل تقریبی دوره راهنمایی امروزی است و می‌شد به جای کلاس به کلاس یکباره در امتحانات آن شرکت کرد) با موفقیت بگذرانم. در این وقت من هجده سال داشتم. در آبان ماه سال ۱۳۳۱ با همین مدرک سیکل اول متوسطه به طور پیمانی به خدمت وزارت آموزش و پرورش در آمدم و پنج سال در دهات برخوار اصفهان معلم بودم. در این فاصله، صبحها از اصفهان به دهی که محل کارم بود می‌رفتم و عصرها برمی‌گشتم و راهی آموزشگاه شبانه می‌شدم. در طول این پنج سال موفق شدم اول دیپلم پنجم متوسطه و سپس در خرداد ماه ۱۳۳۶ دیپلم ششم ادبی را به طور متفرقه امتحان بدهم و قبول شوم. و در اینجا دوران زندگی من در اصفهان پایان می‌یابد.

با در دست داشتن دیپلم ششم ادبی راهی تهران شدم. در آن وقت کنکور سراسری وجود نداشت، هر دانشکده‌ای برای خود امتحان ورودی جداگانه‌ای داشت. من تقریباً در هر کنکوری که می‌شد با دیپلم ادبی امتحان داد شرکت کردم و تا آنجا که یادم می‌آید در همه آنها قبول شدم، از جمله در دانشکده حقوق. علاقه من به تحصیل در رشته اقتصاد بود و به همین دلیل در دانشکده حقوق که در آن زمان اقتصاد را هم در برمی‌گرفت ثبت نام کردم. اما اندک پولی که با خود از اصفهان آورده بودم به زودی تمام شد و ادامه تحصیل در دانشکده حقوق ناممکن گردید. من ضمناً در رشته زبان انگلیسی دانشسرای عالی (دانشگاه تربیت معلم فعلی) نیز قبول شده بودم. دانشسرای عالی در ازاء تعهد خدمت ماهیانه صد و پنجاه تومان کمک هزینه تحصیلی می‌داد و همین کمک هزینه مرا از دانشکده حقوق و اقتصاد به رشته زبان انگلیسی دانشسرای عالی برد و مسیر زندگی مرا عوض کرد. بدین ترتیب، من به رغم علاقهای که به اقتصاد داشتم در ۱۳۳۶ دانشجوی سال اول زبان انگلیسی دانشسرای عالی شدم.

در آن زمان تحصیلات دانشگاهی، واحدی نبود بلکه سالیانه بود، دوره تحصیلات لیسانس سه سال بود و من در سال ۱۳۳۹ موفق به اخذ درجه لیسانس در زبان انگلیسی از دانشسرای عالی شدم. در اینجا باز اتفاقی رخ داد که تا حدی مسیر زندگی مرا تغییر داد: من در رشته خود شاگرد اول شده بودم و شاگردان اول به موجب قانون می‌توانستند به خارج از کشور بروند و ادامه تحصیل بدهند. در مهرماه ۱۳۳۹ دانشسرای عالی مرا به عنوان دبیر رسماً استخدام کرد. سال تحصیلی ۴۰-۳۹ را در دانشسرای عالی انگلیسی درس دادم و در مهرماه ۱۳۴۰ راهی انگلستان شدم.

از دانشگاه لیدز (Leeds) پذیرش داشتم. در سال تحصیلی ۴۱-۴۰ موفق به دریافت «دیپلم بعد از لیسانس با درجه ممتاز» شدم. در پایان سال تحصیلی ۴۲-۴۱ موفق به دریافت درجه فوق لیسانس (M.A.)

در زبان‌شناسی باگرایش ادبیات از همان دانشگاه شدم. در آن وقت سرشناس‌ترین زبان‌شناس در بریتانیا مایکل هلیدی (M.Halliday) بود و من برای گذراندن دورهٔ دکتری خود به لندن پیش او رفتم و تصمیم گرفتم رساله‌ام را دربارهٔ نحو زبان فارسی بر اساس نظریهٔ زبانی او بنویسم. دو سال گذشت و کار رساله به پایان نرسید ولی بورس تحصیلی من که چهارساله بود به پایان رسید. چون دولت وقت از تمدید بورس تحصیلی من خودداری کرد، ناچار تصمیم گرفتم به ایران بازگردم و کار رساله را در ایران تمام کنم و برای دفاع دوباره به انگلستان برگردم. در تیرماه ۱۳۴۴ هنگام ورود به ایران در فرودگاه مهرآباد به وسیلهٔ مأموران ساواک توقیف شدم. بعدها ساواک به من گفت که فکر برگشتن به انگلستان و گرفتن پاسپورت و این حرفها را از سر به در کنم. در این وقت راه تازه‌ای باز شد. در همین سال گروه زبان‌شناسی را دکتر محمدمقدم، که عمرش پایدار باد، در دانشگاه تهران بنیاد نهاده بود. من مشکل خود را با او در میان گذاشتم و قرار شد به عنوان دانشجوی دورهٔ دکتری ثبت نام کنم و رسالهٔ خود را هم به فارسی برگردانم. و همین کار را هم کردم و در خرداد ماه ۱۳۴۶ موفق به دریافت درجهٔ دکتری در زبان‌شناسی همگانی و زبانهای باستانی از دانشگاه تهران شدم و در مهرماه همان سال نیز با عنوان استادیار زبان‌شناسی در گروه زبان‌شناسی به کار مشغول شدم و این کار ادامه یافت تا این که در دی ماه ۱۳۶۰ بنا به تقاضای خودم از دانشگاه تهران با رتبهٔ دانشیاری بازنشسته شدم.

بازنشستگی من ضربهٔ روحی شدیدی به من وارد کرد. وقتی من بازنشسته شدم ۴۷ سال داشتم و برای یک استاد دانشگاه این سنی است که تازه به اصطلاح به بار می‌نشیند. باری پس از بازنشستگی چند ماهی گنج گنجی می‌خوردم و نمی‌دانستم چه کار کنم. از زبان‌شناسی و دانشگاه و هرچه به آن مربوط می‌شد سخت دلزده شده بودم. مدتی رفتم و مدیر عامل یک کارخانه شدم، ولی به رغم موفقیتی که داشتم متوجه شدم این کار، کار من نیست. در اینجا باز راه حل تازه‌ای پیدا کردم. شروع کردم به ترجمهٔ کتابهای علمی غیر زبان‌شناسی. اول با کتاب مقدمه‌ای بر فلسفه نوشته بوخنسکی آغاز کردم. بعد با همکاری همسر کتاب انسان به روایت زیست‌شناسی را ترجمه کردیم و بعد به کارهای فنی‌تر مغز و این مسائل کشیده شدم. در این دوره، هفت یا هشت کتاب در این مایه‌ها ترجمه کردم.

تا این که در سال ۱۳۶۴ «مؤسسهٔ فرهنگ معاصر» از من خواست یک فرهنگ دو زبانهٔ انگلیسی-فارسی برای آن مؤسسه تدوین کنم. این کار هفت سال به طول انجامید و حاصل آن کتابی است به نام فرهنگ معاصر که کار تألیف آن در بهمن ماه ۱۳۷۱ به پایان رسید و در اردیبهشت ۱۳۷۲ به بازار عرضه شد. اکنون من «در مؤسسهٔ فرهنگ معاصر» روی طرحهای گوناگون فرهنگ نویسی کار می‌کنم و از کار خودم هم راضی هستم. حالا که با شما صحبت می‌کنم عمر من از ۶۰ سال گذشته است و شاید هم چیز زیادی از آن نمانده باشد.

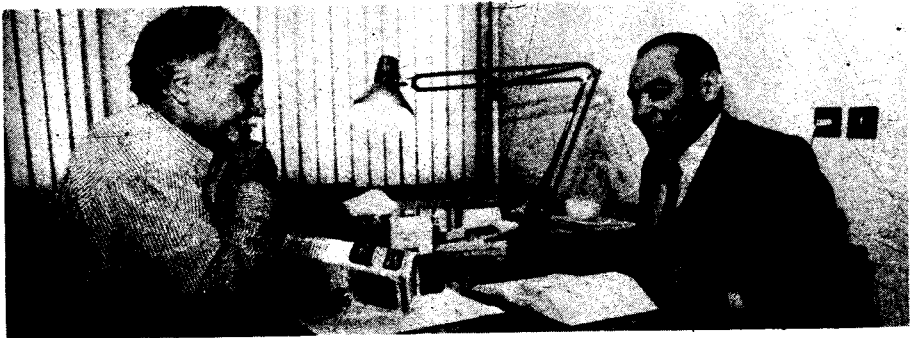
دربارهٔ فعالیتهای مطبوعاتی من سؤال کردید. من هیچ وقت خودم را «مطبوعاتی» ندانسته و نمی‌دانم. کار مطبوعاتی من از اینجا شروع شد که روزی نامه‌ای برای روزنامه آیندگان که تازه راه افتاده بود فرستادم که حاوی درد دلی بود و انتظار چاپ شدن آن را هم نداشتم. چند روز بعد مشاهده کردم که آن نامه در سر مقالهٔ روزنامه آیندگان چاپ شده و امضای من هم زیر آن است. این مقاله آغاز یک همکاری چندساله بین من و آن روزنامه شد، به این نحو که من سالها ستون فرهنگی آیندگان را می‌نوشتم و دربارهٔ مسائل روز دانشگاهها، کنکور، آموزش عالی و غیره مطالبی می‌نوشتم. تا این که بتدریج احساس کردم راه آیندگان دارد از راه من جدا می‌شود که این همکاری بتدریج کمتر و بالاخره متوقف شد. بعد از انقلاب، آقای سیروس علی‌نژاد که سردبیر مجلهٔ آدینه بود، و من بعد از گذشت سالها او راجزو برجسته‌ترین ژورنالیستهای این مملکت می‌دانم، از من خواست مصاحبه‌ای با آدینه بکنم، و من هم پذیرفتم، و این مصاحبه سرآغاز مقالاتی شد که من بعد از

انقلاب در مجله آدینه و مجله‌های دیگر نوشته‌ام و حالا هم می‌توانم بگویم نه با مطبوعات قطع رابطه کرده‌ام و نه رابطه‌ی مستمر دارم: من هر وقت حرفی داشته باشم که احساس کنم ارزش گفتن دارد آن مطلب را می‌نویسم و به مجله‌ای می‌دهم که صلاح می‌دانم.

می‌پرسید چه کسانی روی من تأثیر گذاشته‌اند؟ بدون درنگ به شما جواب می‌دهم: اول از همه، مادرم، این زن بی‌سواد در عمل به من آموخت که چشم به مال دنیا ندوزم، به من آموخت که عزت نفس خود را با هیچ چیز معامله نکنم، به من آموخت که چطور صورتم را با سیلی سرخ نگاه دارم ولی جلو ناکسان کردن کج نکنم. در خانه‌ای زندگی می‌کردیم که هر اتاقش در اجاره‌ی یک خانواده بود. یک شب، مادر چراغ خوراک پزی را روشن کرده بود و قابلمه‌ای هم روی آن غلغل می‌کرد. موقع شام، مادر سفره را پهن کرد، مقداری کناره نان و نان خشکیده دور و بر سفره پهن کرد و سپس مکث کرد و به من و خواهرانم گفت: «بچه‌ها من و پدرتان آبرو داریم. به من قول بدهید که سر مرا فاش نکنید.» و پس از آن که از سه بچه ۷ و ۹ و ۱۱ ساله قول گرفت، گفت: «توی آن قابلمه هیچ غذایی نیست، فقط آب جوش است که غلغل می‌کند. من برای حفظ آبرو، جلوی همسایه‌ها این چراغ خوراک پزی را روشن کرده‌ام.» نمی‌دانم، ولی شاید پس از گذشت پنجاه سال اگر بشنود سر او را فاش کرده‌ام هنوز هم آزرده خاطر شود.

دیگر از کسانی که در زندگی من مؤثر بوده‌اند بزرگ مردی است به نام ابراهیم موهبتی. این مرد صاحب آن مغازه خرازی فروشی در چهارباغ اصفهان بود که تابلوی آن «صفا» بود و به همین دلیل او را «آقا صفا» صدا می‌کردند. این مرد بود که اجازه داد من شبها به آموزشگاه شبانه بروم و ادامه تحصیل بدهم - متأسفانه رد او را گم کرده‌ام ولی در صدد پیدا کردن او هستم.

دیگر از کسانی که بر من تأثیر عمیق داشته‌اند دکتر محمد مقدم، پایه گذار و نخستین مدیر گروه زبان‌شناسی است. بسیاری از خلیقات مثبت او در من سخت مؤثر بوده‌اند. علاوه بر این او دست مرا گرفت و به رغم همه مشکلاتی که ساواک ایجاد کرد، مرا به دانشگاه آورد و در واقع از من یک استاد دانشگاه ساخت.



■ سیاست‌گزارم! همه چیز را گفتید. معلوم وار هم گفتید. رک، صریح، به دور از ابهام و اغراق. همان گونه که از معلّمی واقعی و صدیق انتظار می‌رود. ماجرای زندگی شما می‌تواند درس آموزنده‌ای برای جوانان ما باشد. خوب، برویم سراغ پرسشهایمان. گفتگویمان را با جدیدترین کار موفق شما، فرهنگ‌معاصر، ادامه می‌دهیم. البته، بررسی جنبه‌های فنی، معیارهای انتخاب مداخل، دامنه موضوعی و دیگر ویژگیهای این فرهنگ نشستنی جداگانه و مصاحبه‌ای دیگر می‌طلبید. اینجا تنها به آن جنبه از

فرهنگ معاصر می‌پردازیم که مستقیماً به کار ترجمه و مترجم می‌آید. در مقدمه فرهنگ خود تصریح کرده‌اید که «این فرهنگ می‌تواند در ترجمه از انگلیسی به فارسی بسیار کارآمد باشد». من خود از زمانی که این فرهنگ به دستم رسیده، هم در ترجمه و هم در ویرایش ترجمه‌های دیگران از آن بهره‌ها برده‌ام، اما دوست دارم از زبان خودتان بشنوم که سودمندی فرهنگ معاصر برای مترجم دقیقاً از چه جهاتی است. فرهنگ شما چه کمکی به او می‌کند که فرهنگهای دیگر نمی‌توانند بکنند؟ وقتی معادل یابی می‌کردید واقعاً تا چه حد عامه خوانندگان را در نظر می‌داشتید و تا چه حد نیاز مترجمان را؟ تا چه اندازه نیاز مترجمان ملاک کار شما بود؟ فکر می‌کنید از لحاظ رفع این نیاز فرهنگ معاصر تا چه حد توفیق داشته است؟ این فرهنگ تا چه اندازه می‌تواند مترجم را در یافتن معادل فارسی کلمات و اصطلاحات متن انگلیسی از فرهنگهای دیگر، یا از عوامل کمکی دیگر، بی‌نیاز کند؟

عملاً هر کس به فرهنگ دو زبانه مراجعه می‌کند برای ترجمه است، ترجمه در معنی عام کلمه، یعنی مراجعه‌کننده مطلبی را به زبان خارجی می‌خواند یا می‌شنود و در آن کلمه یا کلماتی می‌یابد که معنی آنها را نمی‌داند و در این وقت به فرهنگ دو زبانه مراجعه می‌کند و انتظار دارد آن فرهنگ نیاز او را برآورد. فرهنگ معاصر با این هدف تدوین شده که در حد خود جوابگوی عامه مراجعه‌کنندگان باشد. منظور از این جمله در پیشگفتار که «این فرهنگ می‌تواند در ترجمه از انگلیسی به فارسی بسیار کارآمد باشد» این نیست که این فرهنگ خاص مترجمان تدوین شده است.

ولی در تدوین این فرهنگ نکاتی رعایت شده که عملاً می‌تواند برای مترجمان حرفه‌ای مفید و راهگشا باشد. من فهرست وار به بعضی از این نکات اشاره می‌کنم:

۱- این فرهنگ بر اساس برابریابی تدوین شده، نه بر اساس ترجمه تعریفیابی که در فرهنگهای یک زبانه یافت می‌شود. مثلاً در مقابل واژه avalanche نوشته نشده «توده‌ای از برف و یخ و غیره که از کوه سرازیر می‌شود» بلکه معادل فارسی آن به دست داده شده و نوشته شده است «بهمن».

۲. معادلهایی که در این فرهنگ آمده از بطن مثالها و جمله‌های واقعی انگلیسی استخراج شده‌اند و چون ساختگی نیستند عملاً در ترجمه جمله‌های انگلیسی کارگر هستند و خوب از عهده این کار بر می‌آیند.

۳. در انتخاب معادلها سعی شده هیچ نوع تعصبی اعمال نشود و از زبان فارسی رایج اعم از این که اصل کلمه فارسی یا عربی یا خارجی باشد استفاده شود. از واژه‌سازی بی‌جهت پرهیز شده و سعی شده برابریابی به کار برده شوند که اهل فن در زمینه کار خود به کار می‌برند. یک نکته قابل ذکر این است که برای هر رگه معنایی بیش از یک معادل داده شده تا بتواند جوابگوی سلیقه‌های متفاوت مترجمان و گاهی دارای شدت و ضعف لازم باشد. مثلاً در مقابل واژه boldness آمده است: «۱. جسارت، بی‌باکی ۲. قاحت، پررویی، گستاخی».

۴. یکی دیگر از نکاتی که در این فرهنگ رعایت شده متمایز کردن معانی تخصصی واژه انگلیسی است. و مثلاً در مقابل واژه انگلیسی depression علاوه بر معانی عمومی، معانی تخصصی به این صورت تصریح شده است:

«[روانشناسی] افسردگی... [هواشناسی] فروبار... [اخترشناسی] انخفاض... [اقتصاد] رکود، کساد».

۵. در مواردی که لازم بوده حوزه معنایی واژه مشخص شده است. مثلاً در مقابل واژه انگلیسی bone نوشته شده است: «۱. استخوان ۲. [ماهی] تیغ...». این هشدار به مترجم است که وقتی در انگلیسی، مثلاً با جمله‌ای از این گونه برخورد می‌کند که: *This fish has a lot of bones in it*، ترجمه نکند «این ماهی خیلی استخوان دارد» بلکه ترجمه کند «این ماهی خیلی تیغ دارد»، زیرا فارسی زبان در صحبت از ماهی بیشتر واژه «تیغ» را به کار می‌برد تا «استخوان».

۶. معانی مجازی کلمه در این فرهنگ مشخص شده‌اند. مثلاً در مقابل واژه انگلیسی bombardment نوشته شده: «۱. بمباران ۲. گلوله‌باران ۳. [مجازی] رگبار، سیل، حمله». این، احتمالاً به بعضی از مترجمان کمک خواهد کرد که وقتی به جمله‌ای از این گونه بر می‌خورند که: *He received a*

bombardment of letters متوجه باشند که با کاربرد مجازی کلمه سروکار دارند و باید چیزی در این مایه ترجمه کنند: «سیلی از نامه به سوی او سرازیر شد.»

۷. معانی نزدیک به هم ولی متفاوت یک کلمه از هم تفکیک شده و برای این که تمایز آنها جلب توجه کند شماره گذاری شده‌اند. مثلاً در برابر واژه انگلیسی proud چنین آمده است: «۱. مفتخر، سرافراز، سربلند. ۲. مغرور؛ دارای عزت نفس، بلند نظر. ۳. متکبر، خودخواه، مغرور. ۴. غرور آفرین، پر افتخار...». روشن است که این رگه‌های معنایی در عین حال که با هم پیوند دارند آشدردر تفاوتند که نمی‌توانند به جای هم به کار روند. به نظرم این یکی از ویژگی‌های مهم این فرهنگ است که به ترجمه دقیق کمک خواهد کرد.

۸. در این فرهنگ کوششی شده تا برابری فارسی هم سنگ واژه‌های انگلیسی باشند. هیچ وقت برای یک لغت عامیانه یک برابر ادبی یا برعکس داده نشده است. مثلاً bobby در انگلیسی بریتانیایی واژه‌ای است عامیانه که رفته رفته از استعمال می‌افتد. به همین دلیل معادل فارسی آن «آجان» داده شده است و نه «پاسبان».

اینها چند نمونه از نکاتی بود که در تدوین این فرهنگ رعایت شده و به نظر من توجه به آنها می‌تواند در کار ترجمه مفید واقع شود.

■ اگر تصمیم به تجدید نظر در فرهنگ معاصر بگیرید، چه تغییراتی، از لحاظ نیاز مترجمان، در آن خواهید داد؟ آیا اصلاً جای کار اضافه‌تری، از این لحاظ و از لحاظ‌های دیگر، در آن می‌بینید؟ از سال ۱۳۷۱ که نخستین چاپ فرهنگ معاصر به بازار آمد، قاعدتاً باید در این گوشه و آن گوشه نظرهایی اظهار شده باشد و پیشنهاد‌های مستقیم و غیر مستقیم از این سو و آن سو به شما شده باشد. آنچه را از این پیشنهادها و آرا سازنده یافته‌اید، مخصوصاً آنهایی را که به گونه‌ای به ترجمه و مترجم مربوط می‌شود ذکر بفرمایید.

فرهنگ معاصر بدون هیچ تردیدی احتیاج به بازنگری و تجدید نظر دارد، و این تجدید نظر هم اکنون آغاز شده است. نکته اول این که تعداد مدخل‌های این فرهنگ کم است. تعداد مدخل‌های فعلی در حدود ۴۰۰۰۰ است و هم اکنون ویرایش جدیدی از این فرهنگ در دست تدوین است که بیش از ۶۰۰۰۰ مدخل خواهد داشت. کاستی دوم فرهنگ معاصر این است که اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها و فعل‌های مرکب را ندارد. هم اکنون گروهی از پژوهشگران در مؤسسه فرهنگ معاصر مشغول تهیه این بخش هستند که قرار است اول به صورت کتابی جداگانه منتشر شود و سپس این بخش در ویرایش سوم فرهنگ معاصر گنجانده شود. آنچه بیش از همه برای ما مایه دلگرمی بوده این است که افراد صاحب‌نظر کار ما را جدی گرفتند و به درخواست ما در پیشگفتار کتاب که «تذکرات و راهنمایی‌های صاحب‌نظران برای ما بسیار ارزنده خواهد بود و ما را در رفع نواقص یاری خواهد کرد» جواب مثبت دادند و با اظهار نظر‌ها و راهنمایی‌های سازنده خود ما را مرهون خود ساختند. گذشته از تلفنها و نامه‌های متعددی که از گوشه و کنار کشور و حتی خارج از کشور دریافت کردیم و توجه ما را به پاره‌ای از لغزشها جلب کردند و گاهی پیشنهاد‌های سودمندی ارائه دادند، بعضی از استادان و صاحب‌نظران، تمام یا قسمتی از فرهنگ را با توجه به زمینه کار خود بررسی کردند و حاصل نظر‌ها و پیشنهاد‌های خود را درست در اختیار ما گذاشتند. به عنوان نمونه، نظرات استادانی را در زمینه حقوق، جامعه‌شناسی، پول و اوراق بهادار، کامپیوتر، مکانیک و برق و غیره دریافت داشته‌ایم. ما این نظرات و پیشنهادها را درست نمی‌پذیریم، بلکه دوباره به بررسی آنها و برابری که قبلاً گذاشته‌ایم می‌پردازیم و برآیند بررسی‌های خود را در ویرایش جدید ثبت می‌کنیم. اکنون که فرصتی پیش آمده است وظیفه خود می‌دانم که از این بزرگواران صمیمانه سپاسگزاری کنم که این چنین سخاوتمندانه وقت صرف کردند و به بهبود برابری فرهنگ معاصر که در ویرایش جدید منعکس خواهد شد کمک کردند.

■ در تکمیل یکی از پرسشهای قبلی خود می‌خواهم بدانم چه تفاوتی میان شیوه کار فرهنگ معاصر با شیوه فرهنگهای مشابه می‌بینید؟ در مقدمه این فرهنگ نوشته‌اید که در انتخاب مدخلهای انگلیسی و ضبط معانی هر واژه، از سه فرهنگ مخصوصاً، و دو فرهنگ دیگر، بهره گرفته‌اید. به نظر می‌رسد که کوشیده‌اید - ضمن برخورداری از این فرهنگها - حتی المقدور استقلال خود را حفظ کنید. یک راه دیگر هم این است که فرهنگ لغتی را پیش روی بگذارید و کلمه به کلمه و صفحه به صفحه ترجمه و روانه بازار تشنه کنید. شما چرا این شیوه دوم را انتخاب نکردید؟ اصولاً با فرهنگ لغت‌های «ترجمه‌ای» موافقت می‌کنید؟ مقصود فرهنگهایی است که خواننده آشنا با زبان انگلیسی (مثلاً) راحت می‌فهمد که هر عبارت و ترکیب فارسی، ترجمه چه عبارت و ترکیب انگلیسی است. متوجه می‌شود که «مؤلف» تکیه زده بر عصای زبان انگلیسی لنگ لنگان پیش می‌رود!

من چندان راغب نیستم فرهنگ معاصر را با فرهنگهای دیگر مقایسه کنم. این به عهده استفاده کنندگان از فرهنگ است که نظر بدهند. ولی می‌توانم به بخشی از سؤال شما جواب بدهم. در مقدمه فرهنگ معاصر آمده است که: «... از سه فرهنگ زیر استفاده کرده‌ایم، ولی خود را مقتید به پیروی مکانیکی از هیچ یک از آنها ننموده‌ایم.» دلیل این امر آن است که نیاز کسانی که در ایران از فرهنگ دو زبانه استفاده می‌کنند با نیاز کسانی که از فرهنگ یک زبانه - که زبان مادری آنهاست - استفاده می‌کنند فرق دارد. استفاده کنندگان فارسی زبان بیشتر هنگام ترجمه متون به فرهنگ دو زبانه (که در اینجا انگلیسی - فارسی است) مراجعه می‌کنند و به این اعتبار بیشتر با زبان نوشتار انگلیسی سروکار دارند. ما کوشیده‌ایم در فرهنگ معاصر به این نیاز توجه داشته باشیم و به اصطلاح مدخلهای انتخاب شده را متناسب با این نیاز سبک و سنگین کنیم.

بخش دیگر از سؤال شما مربوط به فرهنگهای «ترجمه‌ای» است. من وقتی می‌شنوم کسی می‌گوید من دارم فلان فرهنگ را ترجمه می‌کنم یا وقتی می‌بینم کسی نوشته که «این فرهنگ ترجمه فلان فرهنگ انگلیسی است» خنده‌ام می‌گیرد. صرف این حرف که «این فرهنگ ترجمه است» نشان می‌دهد که مؤلف از مرحله پرت است و اصلاً معنی فرهنگ‌نویسی دو زبانه را نمی‌داند. ما تعدادی از این فرهنگهای ترجمه‌ای را در آرشیو مؤسسه فرهنگ معاصر داریم که گاهی برای تفریح به آنها نگاه می‌کنیم. سرگرمی خوبی است.

■ سخن درباره فرهنگ معاصر بیش از این داریم، اما اجازه بدهید برویم سراغ زبان‌شناسی و ترجمه. یکی از بحثهای نسبتاً داغی که همیشه موافقان و مخالفانی داشته، نقش زبان‌شناسی در ترجمه است. می‌دانیم که گروهی از زبان‌شناسان ترجمه را اساساً شاخه‌ای یا بخشی از زبان‌شناسی کاربردی به شمار می‌آورند. شاید بر پایه چنین اعتقادی است که بعضی سخت بر این باورند که ترجمه باید بنیان و اساس زبان شناختی داشته باشد. یعنی اصول و شیوه‌های ترجمه باید به راهنمایی یافته‌های زبان‌شناختی تعیین شود. به عبارتی ساده، مترجم حتماً باید زبان‌شناسی بداند تا بتواند خوب و مطمئن ترجمه کند (البته علاوه بر شرط دانستن دو زبان مبدأ و مقصد). مفهوم مخالف چنین نظری این است که کسی که زبان‌شناسی نمی‌داند، از ماهیت زبان خبر ندارد و لذا ترجمه‌اش نمی‌تواند مطمئن و خالی از اشکال باشد. اگر هم یک زمان ترجمه او خوب از آب درآید، در واقع نتیجه مقدار زیادی آزمایش و خطا بوده است. آن کس که نخست مبانی زبان‌شناسی را می‌آموزد و سپس به ترجمه روی می‌آورد، کارش از سهوها و اشتباهات جووو و اجور مصون‌تر خواهد بود، زیرا از طریق زبان‌شناسی به سرشت زبان پی می‌برد و می‌داند که چه چم و خمهایی در این نظام عجیب و شگفت‌آور نهفته است. لطفاً بفرمایید که تا کجا زبان‌شناسی را برای مترجم لازم می‌دانید؟ شما که سالهاست هم در کار زبان‌شناسی بوده‌اید هم در کار ترجمه، مسلماً به نتایجی رسیده‌اید. من دنبال این نکته هستم که مبدا به نقش زبان‌شناسی در ترجمه بیش از آن اندازه که شایسته آن است بها بدهیم. و خطایی را که زمانی بعضی از هاداران پر و پا قرص زبان‌شناسی در مورد نقش مبالغه‌آمیز زبان‌شناسی در آموزش زبانهای خارجی مرتکب می‌شدند (و احتمالاً می‌شوند)، مرتکب شویم.

به نظر نوعی خلط مبحث پیش آمده باشد، و آن نادیده گرفتن تفاوتی است که بین ترجمه و تدریس یا تعلیم ترجمه وجود دارد. به نظر من برای ترجمه کردن هیچ ضرورت ندارد که مترجم زبان شناس باشد. ترجمه یک کار عملی است، یک فن است، و کافی است مترجم زبانی را که از آن ترجمه می‌کند (زبان مبدأ) و زبانی را که به آن ترجمه می‌کند (زبان مقصد) خوب بداند و به موضوع مورد ترجمه نیز اشراف داشته باشد. بقیه کار ترجمه تمرین است و عمل. در کشور خودمان هستند مترجمان طراز اولی که آثار گران قدری به فارسی ترجمه کرده‌اند و هیچ کدام هم زبان شناس به معنی حرفه‌ای کلمه نبوده‌اند و خودشان هم ادعای زبان شناس بودن ندارند. از طرف دیگر هستند زبان شناسانی که هیچ وقت دست به کار ترجمه نزنده‌اند و در میان آنها کسانی هستند که اصلاً نمی‌توانند مطلب خود را بدون تعقید به فارسی بنویسند چه رسد به این که مطلب دیگری را از زبانی دیگر ترجمه کنند.

ولی نمی‌توان انکار کرد که دانش زبان شناسی می‌تواند در کار تدریس یا تعلیم ترجمه مفید واقع شود، و به معلم یا استاد بینش نظری نسبت به فن ترجمه بدهد. ولی اگر دانشجویان ترجمه عملاً به کار ترجمه نپردازند و تجربه عملی از راه کار نیندوزند آن اطلاعات نظری زبان شناختی کارساز نخواهد بود. از همه مهم تر این که معلم یا استاد ترجمه خود باید ترجمه کرده باشد و عملاً دست در کار داشته باشد، و گرنه نظریه‌های ترجمه که ارائه می‌کند گره‌ای از کار دانشجویان نمی‌گشاید و نمی‌تواند مترجم تربیت کند.

■ از موضوعات پر حرف و حدیث چهل پنجاه سال اخیر که هراز گاهی بر سر زبانها آمده و باز فروکش کرده است، توانایی یا ناتوانی زبان فارسی در بیان مفاهیم علمی است که طبعاً پای ترجمه را نیز به میان می‌کشد. زبان شناسی یکی از رشته‌هایی است که بیان مفاهیم و ترجمه متون آن زبانی علمی می‌طلبد. در این سالهای اخیر ما شاهد بعضی ترجمه‌هایی از متون زبان شناسی بوده‌ایم که به ظاهر حکایت از ضعف زبان فارسی در برگردان روشن موضوعات زبان شناختی به زبان فارسی دارد. یا لاقلاً این گونه ادعا می‌شود (فعلاً ملاکی برای تشخیص «ناتوانی فارسی» از «ناتوانی مترجم» در زبان فارسی نداریم!) شما- اگر اشتباه نکنم- پایان نامه دکتری خود را که اصلاً قرار بوده به انگلیسی نوشته شود، به فارسی نوشتید و بی‌تردید مقدار زیادی از مفاهیم زبان شناسی جدید فرنگی و اصطلاحات مربوط به آن را به فارسی ترجمه کردید. به علاوه، شماری کتاب در حوزه زبان شناسی به فارسی ترجمه کرده‌اید. ولی دو سه کتابی هم ترجمه کرده‌اید که یا مستقیماً در حیطه زبان شناسی نیست یا اصلاً ربطی به این رشته ندارد (منظورم، مثلاً ترجمه مزر و رفتار شماست). تجربه خود شما در مورد زبان فارسی به عنوان زبان علم چیست؟ کار را چگونه یافتید؟ مقوله اصطلاحات علمی مشکل عمده‌ای پیش روی شما نگذاشت؟ مسأله تا چه حد حاد بود؟ چگونه بر مشکل معادلهای علمی فایق آمدید؟ تا چه اندازه شما زبان فارسی را زبان علم می‌دانید یا نمی‌دانید؟

در پاسخ این بخش از سؤال شما که آیا زبان فارسی برای بیان مفاهیم علمی توانایی دارد یا نه باید عرض کنم به نظر من زبان فارسی در وضعی که فعلاً هست برای بیان مفاهیم علمی زبانی کافی ندارد یا به بیان دیگر، مجهز نیست، ولی می‌تواند برای این کار مجهز شود به شرط این که از امکانات سازندگی آن استفاده شود. به عبارت دیگر ناتوانی در ذات زبان نیست، در نحوه بهره گیری از امکانات زبان است. از آنجا که زبان عربی همواره برای ما منبع آماده‌ای بوده که هر وقت نیاز داشته‌ایم دست به سوی آن دراز کرده‌ایم، کمتر خود را ناگزیر دیده‌ایم که با زبان فارسی کار کنیم. در نتیجه، ابزارهای واژه سازی فارسی زنگار گرفته است. مثلاً در فارسی به راحتی نمی‌توانیم فعل بسازیم، به راحتی نمی‌توانیم از فعل مشتق به دست آوریم، پیشوندها و پسوندهای فارسی فعال نیستند و از این قبیل. ولی همان گونه که عرض کردم، این عیبها، ذاتی زبان فارسی نیست، بلکه ناشی از عدم بهره برداری از امکانات زبان است.

در مورد ترجمه‌های زبان شناسی که فرمودید به ظاهر مشکل شده‌اند، علت چند چیز است. یکی این که

مفاهیم زبان‌شناسی به عنوان یک علم بالنده و زایا روز به روز پیچیده‌تر می‌شود و متناسب با این پیچیدگی ترجمه متون زبان‌شناسی هم مشکل‌تر می‌شود. گاهی اوقات اشکالی که در فهم یک متن ترجمه شده زبان‌شناسی مشاهده می‌شود ناشی از ضعف زبان نیست، بلکه ناشی از پیچیدگی مفاهیم آن است. این توقع بیجایی است که بعضی از افراد می‌خواهند متون زبان‌شناسی را به صرف این که فارس زبان هستند مثل روزنامه بخوانند. علت دیگر، همانطور که اشاره کردید، ناشی از پیچیدگی مفاهیم جدید زبان‌شناسی و یا ناتوانی زبان فارسی نیست، بلکه ناشی از ناتوانی مترجم است. بعضی از کسانی که دست به ترجمه متون زبان‌شناسی می‌زنند از نظر فارسی نویسی ضعیف هستند و گاهی هم به موضوع ترجمه اشراف لازم را ندارند. شما کسانی را می‌بینید که فرهنگ ترجمه می‌کنند، مقاله زبان‌شناسی می‌نویسند یا ترجمه می‌کنند و ... وقتی انسان کارهایی را که به آنها دست می‌زنند با مایه علمی آنها مقایسه می‌کند از جسارت آنها به حیرت می‌افتد! علت دیگر چیزی است که شاید بتوان به آن «آشنازدایی» نام داد. تازگی «مُد» شده که برای اصطلاحات جا افتاده زبان‌شناسی دوباره معادل بسازند و این کار را اغلب کسانی می‌کنند که کمتر از همه صلاحیت لازم را دارند. شاید این هم نوعی وسیله ابزاز وجود باشد. بعضی از معادلهای زبان‌شناسی را هم کسانی می‌سازند که صلاحیت علمی لازم را دارند، ولی بی سلیقه یا بد سلیقه‌اند. بد نیست در اینجا نظر خودم را درباره ویژگیهای واژه‌سازی به اختصار بیان کنم:

۱. واژه‌های جدید باید از عناصر زنده زبان ساخته شوند: واژه‌ای که از پیشوند یا پسوند یا ریشه‌های مرده زبان ساخته شود بخت خوبی برای پذیرفته شدن ندارد.
۲. اصرار برای استفاده از فارسی سره و عربی زدایی نه کاری است مفید و نه عملی.
۳. واژه ساخته شده باید شفاف باشد، یعنی تا حد امکان بتواند بین معنای خود باشد.
۴. برابر انتخاب شده لازم نیست ترجمه جزء به جزء واژه خارجی باشد؛ گاهی برابری معنایی یا ترجمه به معنا معقول‌تر است.
۵. واژه ساخته شده باید الگوی اشتقاقی درستی داشته باشد، یعنی به قیاس کلمات رایج ساخته شده باشد.
۶. عبارت چند واژه‌ای بخت چندانی ندارد که به یک اصطلاح جا افتاده تبدیل شود: معادلهای باید کوتاه و سبک باشند.
۷. واژه ساخته شده باید خوش آوا باشد.

اینها، نه همه بلکه برخی از ویژگیهایی هستند که به نظر من در واژه‌گزینی باید مراعات شوند.

■ شما در مقاله‌ای با عنوان «فارسی، زبانی عقیم» به بسته بودن دست و پای زبان فارسی در حوزه اشتقاق مخصوصاً ساخت فعل از اسم و صفت پرداخته‌اید و بخشی از سترونی فارسی را در این دانسته‌اید که فعلهای ساده جای خود را به فعلهای مرکب داده‌اند و این فعلهای مرکب هم اشتقاق پذیری قابل ملاحظه‌ای ندارند. برای بیرون آمدن از این بن‌بست پیشنهاد کرده‌اید که حتی الامکان از مصادر جعلی استفاده کنیم و از این مصادر فعلهایی که آنها را «فعلهای تبدیلی» نامیده‌اند، اشتقاق کنیم. در واقع، ساختن فعلهایی از قبیل لنگیدن و طلبیدن و فهمیدن را نه تنها عیب زبان نمی‌دانید بلکه می‌خواهید که دامنه این کار به هر جا ضرورت اقتضا کند کشیده شود. خود شما در کارهایتان تا کجا از این شیوه پیروی کرده‌اید؟ اصلاً در ترجمه‌هایتان تاکنون نیاز به فعل‌سازی به طریق پیشنهادی خود پیدا کرده‌اید؟ مثلاً چیزی از مقوله یونیدن، یونیده، یونش، یوننده و ... ساخته‌اید؟ تجربه‌تان در این باب چه حکم می‌کند؟ اگر زمانی اشتقاق از مصدرهای جعلی مجاز اعلام شود و دیگر از جانب پاسداران «اصالت» و پیراستگی فارسی فشاری بر شما نباشد، آیا موافقید که عملاً از هر اسم و صفتی فعل بسازید؟ موافقید که از کلمه پُر، پُریدن، پُرش، پُران، پُریده، پُرایی، پُرندگی و امثال آن بسازیم؟ چه ضوابطی و، احیاناً، چه محدودیتهایی برای این کار قائل خواهید شد؟

من در آن مقاله تصریح کرده‌ام که «زبان فارسی در وضع فعلی برای برآوردن نیازهای روزمره مردم با اشکالی مواجه نیست، ولی این زبان برای واژه‌سازی علمی زایایی لازم را ندارد.» یعنی ما برای گفتگوی روزمره نیازی نداریم که از مصدرهای جعلی یا به بیان دیگر «فعل‌های تبدیلی» استفاده کنیم، ولی داستان واژه‌های علمی متفاوت است.

اولاً واژه‌های علمی برای مردم کوچه و بازار ساخته نمی‌شوند، بلکه برای جمعی کارشناس و اهل فن و دانشجویانی که در رشته خاصی تحصیل می‌کنند ساخته می‌شوند. بنابراین، اگر انتظار داشته باشیم که واژه‌های علمی تازه را همه بفهمند و احتمالاً خوششان هم بیاید، انتظار بیجایی است. شما یقین داشته باشید معنی ionize (که ما برای آن در فارسی «یونیدن» را مناسب دانسته‌ایم) و دیگر مشتقات آن را که در همان مقاله برشمرده‌ایم جز گروهی اهل فن، انگلیسی‌زبانهای معمولی نمی‌دانند و شاید هم هیچگاه نشنیده باشند.



ثانیاً باید به این نکته توجه داشت که مشکل واژه‌های علمی را باید یکجا و به‌طور خانواده‌ای حل کرد. مثلاً اگر قرار باشد برای همه اصطلاحاتی که در انگلیسی از ion (یون) ساخته شده‌اند معادلهای فارسی ساخته شوند باید شیوه‌ای به کار گرفت که نه تنها جوابگوی اصطلاحات موجود باشد، بلکه به گونه‌ای باشد که اگر به تعداد اصطلاحات موجود از راه اشتقاق یا ترکیب افزوده شد این شیوه همچنان کارساز باشد.

ما در مقابل هجوم واژه‌های علمی دو راه بیشتر نداریم. یا باید آنها را به همان صورت خارجی در فارسی به کار ببریم و مثلاً بگوییم یونیزاسیون، یونیزه و غیره و یا باید برای آنها معادل بسازیم. من شخصاً نمی‌پسندم که زبان علمی فارسی انباشته از واژه‌های بیگانه باشد و معتمد باید برای آنها معادل ساخت. اگر قرار بر معادل‌سازی باشد، با توجه به دو نکته‌ای که در بالا عرض شد، من برای معادل‌سازی علمی هیچ راهی نمی‌بینم جز این که واژه‌های بین‌المللی مانند «یون»، «یُد» و غیره را در دستگاه صرفی زبان فارسی بگذاریم و صرف کنیم و مشتقاتی مانند یونیدن، یونیده، یونش، یوننده، یونش‌پذیر و غیره را بسازیم. در پاسخ بخش دیگری از سؤال شما (که آیا من در ترجمه‌های خود از این نوع معادل‌سازی استفاده کرده‌ام) باید عرض کنم که ترجمه‌های من، چه در زمینه زبان‌شناسی و چه در زمینه‌های علمی دیگر، معمولاً متنهای عمومی بوده‌اند و نیازی به این نوع واژه‌سازی نداشته‌اند. ولی هر چه مفاهیم زبان‌شناسی پیچیده‌تر می‌شوند نیاز به این نوع واژه‌سازی را ناگزیر می‌بینم. مثلاً در یکی از نظریه‌های چامسکی مشتقاتی از فعل govern به کار می‌رود، مانند government, governing, governed و غیره. من به دانشجویان پیشنهاد کرده‌ام که برای رفع مشکل این دسته از اصطلاحات از مصدر برساخته «فرمانیدن» استفاده کنند و معادلهای فرماینده، فرماننده، فرمانش و غیره را بسازند.

در قسمت دیگری از سؤال خود پرسیده‌اید: اگر زمانی اشتقاق از مصدرهای جعلی مجاز اعلام شود و با این امر مخالفتی نشود آیا من حاضر از هر اسم و صفتی فعل بسازم؟ در پاسخ باید عرض کنم از هر اسم و صفتی به ملاحظات معنایی نمی‌شود فعل ساخت و شاید ضرورتی هم نداشته باشد، ولی اگر زبان فارسی راه می‌داد و می‌شد مثلاً به جای «پخش کردن از تلویزیون» گفت «تلویزیدن» من خیلی خوشحال می‌شدم زیرا در آن صورت به جای این که بگوییم «برنامه‌ای که از تلویزیون پخش شد» می‌گفتم «برنامه تلویزیده». بد

نیست توجه داشته باشید که مردم کوچ و بازار مرتب از این فعلها می‌سازند و در گفتار روزمره خود به کار می‌برند مانند: تو پیدن، تیغیدن، شوتیدن، گازیدن، کپیدن، سلفیدن، ماسیدن، چریدن و گروه انبوه دیگر. ولی این فعلها معمولاً عامیانه هستند و کمتر به گفتار رسمی و از آن کمتر به نوشتار راه می‌یابند.

■ در پایان همان مقاله «فارسی، زبان عقیم» ضرورت تأسیس یک فرهنگستان علوم را خاطر نشان کرده‌اید. حال که چنین فرهنگستانی به راه افتاده است و ظاهراً جناب عالی هم از اعضای گروه زبان‌شناسی آنید، آیا قدمی در تحقق آرزوی آن روز شما برداشته شده است؟ فرهنگستان علوم در زمینه‌های زبانی فارسی از نازایی دست و پاگیری که بدان مبتلاست، چه کارهایی کرده و چه برنامه‌هایی دارد که می‌تواند امیدوار کننده باشد؟

من عضو فرهنگستان علوم نیستم و گمان نمی‌کنم فرهنگستان علوم در جهت گسترش یا تقویت زبان فارسی یا در جهت بهره‌گیری از زبان‌شناسی گامی برداشته باشد و یا اگر برداشته که بعید به نظر می‌رسد - من از آن بی‌اطلاع هستم.

■ اگر قبول دارید که زبان فرایند تحولی طبیعی را طی می‌کند و به اقتضای سرشت خاص خود تطوّر می‌یابد، و اگر باز تأیید می‌کنید که دستور هر زبان باید توصیفی باشد و نه تجویزی - و غلط ننویسیم و درست بنویسیم را ظاهراً نمی‌پذیرد - پس دخالت آگاهانه در مسیر تحول زبان را چگونه توجیه می‌کنید و «برنامه‌ریزی زبانی» را با اصل تطور قهری و تدریجی زبان سازگار می‌دانید؟ می‌خواهم بگویم که مثلاً تبدیل فعلهای ساده به فعلهای مرکب احتمالاً یک گرایش طبیعی در فارسی بوده است و الا زبان تحمل آن را بر نتابیده بود. تردیدی نیست که این گرایش - به هر دلیلی که بوده - موجب نازایی فارسی شده است. حال به پیشنهاد شما، باید پای به میان گذاریم و برای خنثی کردن آن گرایش طبیعی، چیزی را که خود زبان تاکنون به طور دربست نپذیرفته، بر آن تحمیل کنیم. درست است که با اتخاذ این روش کشایشی در زبان فارسی برای بیان مفاهیمی علمی پیدا می‌شود، ولی آیا باز این کار با آن اصل تطور طبیعی نظام زبان مطابق و هماهنگ است؟ به علاوه، تصور نمی‌کنید که ملاک داوریهای ما درباره‌ی نارسایی یا ناتوانی فارسی ناخودآگاه زبانهایی مانند انگلیسی، فرانسه یا عربی است، و این با اصل استقلال تحول هر زبان منافات دارد؟ چنین می‌نماید که ما کمبودهای زبان فارسی را در مقایسه با زبانی چون انگلیسی، که خود تحول جداگانه‌ای را دنبال کرده است، تعیین می‌کنیم. من با پیشنهاد شما در مورد برنامه‌ریزی زبانی همراه، منتها اگر دخالت آگاهانه در مسیر زبان را پذیرفتیم، فکر می‌کنم اولاً باید در اصل تحول و تطور طبیعی زبان قائل به تعدیل شویم و خود را یکجا مطیع گرایشهای آن ندانیم. و ثانیاً غلط ننویسیم و درست بنویسیم هم شاید بتواند بخشی از آن برنامه‌ریزی زبانی بشود!

قبل از هر چیزی بگویم که من منکر این واقعیت نیستم که بعضی از صورتهای یا کاربردها در زبان غلط و بعضی دیگر درست‌اند پس من منکر «غلط ننویسیم و درست بنویسیم» در معنی مطلق کلمه نیستم. ولی منکر آن نوع «غلط ننویسیم»ی هستم که تحول و تغییرات زبان را تلویحاً انکار می‌کند. این نوع «غلط ننویسیم» بر مبنای دو فرض قرار گرفته که هر دو غلط است. یکی این که صورت درست کلمه، چه از نظر تلفظ و چه از نظر معنا، همان است که در گذشته معمول بوده است. اگر ما دنبال این فرض غلط برویم در واقع هیچ حدّ یقینی وجود ندارد و ما باید برگردیم و مثلاً ببینیم در زمان خشایارشا چهطور صحبت می‌کرده‌اند. ولی در واقع زبان تغییر می‌کند و تلفظ و معنای کلمات بتدریج دگرگون می‌شود. مثلاً «نگران» صفت فاعلی از نگرستن است که باید معنی بیننده یا نگاه‌کننده از آن استنباط شود، چنانکه در گذشته نیز همین معنی را داشته است: ای کی‌وتر نگران باش که شاهین آمد؛ چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد. ولی بتدریج از راه گسترش معنایی، معنی «نگران» عوض شده و امروز معنی مضطرب، دلواپس، مشوش، ناراحت و مانند آن می‌دهد، چنانکه می‌گوییم: «دخترش دیر کرده و او نگران است.» حال اگر کسی بیاید و دو پایش را در یک

کفش بکند و بگوید معنی «نگران» همان است که حافظ گفته و امروز مردم به غلط این واژه را در مفهوم «مضطرب یا دلواپس» به کار می‌برند حرف نادرستی می‌زند. یا چه کسی است که امروز «شبستان» را به معنی حرمسرا، که معنی قدیمی آن است به کار برد؟ من با آن نوع «غلط نویسیم» که تحول زبان را انکار می‌کند و گذشته زبان را ملاک صحت قرار می‌دهد مخالفم.

یک فرض غلط دیگر این است که معنی و تلفظ واژه‌های قرضی، و عمدتاً واژه‌های عربی، همان است که در زبان قرض دهنده متداول است یا متداول بوده است. به همین دلیل، اصرار می‌ورزند که باید گفت «عطر»، «جنوب»، «شمال»، و «انعام»، چون این کلمات در عربی این طور تلفظ می‌شوند و رادیو و تلویزیون را هم مجبور کرده‌اند که این تلفظ‌های ساختگی را به کار ببرند. «مؤنث طویل: زن دراز بالا». آیا هیچ فارسی حاضر است «طویله» را به معنای زن بلند قد به کار برد؟ یکی از این «پاسداران زبان فارسی» به کاربرد «اعراب» به صورت جمع «عرب» ایراد می‌گیرد و می‌گوید «شاید بهتر باشد که امروزه نیز مانند قدیم «اعراب» را به معنای «عربهای بادیه‌نشین» به کار ببریم...» بنابراین، از نظر محقق «جنگ اعراب و اسرائیل» که فارسی زبانان به کار می‌برند غلط است!

من این نوع «غلط نویسیم و درست بنویسیم» است که قبول ندارم، و گرنه من منکر وجود صورتهای غلط و صورتهای درست در زبان نیستم.

بخش عمده سؤال شما به این مربوط می‌شود که چگونه می‌توان «برنامه‌ریزی زبانی» را که دخالت آگاهانه در مسیر زبان است با اصل تحول تدریجی و قهری زبان سازگار ساخت. اگر ما اسم «برنامه‌ریزی زبانی» را «اتخاذ سیاست زبانی» بگذاریم شاید موضوع روشن تر شود. در تاریخ ملت‌ها ممکن است موقعیتهایی پیش بیاید که ایجاب کند درباره زبان تصمیمات «کلان» گرفته شود. این تصمیمات کلان با تحول تدریجی زبان در تضاد نیست. مثلاً در کشورهای نوپنیا آفریقایی که قبیله‌گرایی وجه غالب است اغلب این بحث پیش آمده و می‌آید که زبان کدام قبیله باید زبان ملی باشد. تصمیم‌گیری درباره این موضوع و نظایر آن مثلاً تغییر یک نوع خط به خط دیگر در حوزه برنامه‌ریزی زبانی قرار می‌گیرد. برنامه‌ریزی زبانی بی‌شبهت به عمل جراحی نیست که گاه برای سلامت و بقای شخص ضرورت پیدا می‌کند. ولی همانطور که عمل جراحی یک فرایند تدریجی و هر روزی نیست، برنامه‌ریزی زبانی نیز دخالت تدریجی و مستمر در کارکرد روزمره زبان نیست. اشاره شما بالاخص به پیشنهاد من درباره استفاده از مصدرهای تبدیلی (یا جعلی) برای واژه‌سازی علمی است. این که تبدیل فعلهای ساده به مرکب یک گرایش طبیعی (ولی زیانمند) در زبان فارسی است حرفی نیست، و من پیشنهاد نکرده‌ام و نمی‌کنم که ما مردم را مجبور کنیم که از این پس به جای فعلهای مرکب از فعلهای ساده استفاده کنند. ولی واژه‌سازی علمی و مقابله با هجوم واژه‌های بیگانه به کتابهای درسی و زبان فارسی بحث دیگری است که به تصمیمات «کلان» نیاز دارد و شبیه به همان عمل جراحی است که عرض کردم.

[با تشکر از همکار ارجمند جناب آقای دکتر کیوانی]